

## دو واژه نو یافته فارسی میانه از نامه‌های منوچهر

عسکر بهرامی (بنیاد دائرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام))

چکیده: منوچهر، پسر جوان جم، موبدان موبد پارس و کرمان در سده سوم هجری، در پاسخ به بدعت برادرش زادسپرم، موبدان موبد سیرجان، در باب آیین تطهیر برشوم، سه نامه به فارسی میانه به مردم سیرجان و زادسپرم و بهدینان ایران نوشت که مجموعه آنها موسوم به نامه‌های منوچهر است. منوچهر که خود صریحاً اذعان می‌کند در نویسندگی مهارت ندارد، علاوه بر عدول از قواعد صرفی و نحوی فارسی میانه، و نیز واژه‌سازی بی‌قاعده، واژه‌ها و اصطلاحات دینی و فقهی متعددی را در این نامه‌ها به کار برده که فهم متن را دشوارتر ساخته‌اند. باین‌همه، شناسایی این واژه‌ها به غنای گنجینه واژگان فارسی میانه می‌افزاید. در این نوشتار دو واژه نشان‌شناسی و مسلمان با تکیه بر شواهد آنها از نامه‌های منوچهر بررسی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: فارسی میانه زردشتی، نامه‌های منوچهر، نشان‌شناسی، مسلمان

### مقدمه

منوچهر، پسر جوان‌جم، موبدان موبد پارس و کرمان در سده سوم هجری، در پاسخ به بدعت برادرش زادسپرم، موبدان موبد سیرجان، در باب آیین تطهیر برش‌نوم، سه نامه به مردم سیرجان و زادسپرم و بهدینان ایران نوشت. منوچهر در این نامه‌ها که به فارسی میانه‌اند، به اقتضای موضوع، واژه‌ها و اصطلاحات دینی و فقهی متعددی را به کار برده است و علاوه بر آن، از آنجا که در نویسندگی مهارت نداشته، منظور خود را با جملات و عبارت‌های طولانی و غالباً بدون توجه به قواعد دستوری فارسی میانه نوشته و واژه‌ها و اصطلاحات و ترکیبات بسیاری را نیز بر ساخته است. این واژه‌ها و ترکیبات در متن‌های دیگر به کار نرفته‌اند و هرچند از یک سو فهم این متن را دشوار می‌سازند، از سوی دیگر بر گنجینه واژگان فارسی میانه می‌افزایند. در این نوشتار دو واژه نویافته در متن نامه‌های منوچهر بررسی شده‌اند.

### واژه نخست: نشان‌شناسی

واژه فارسی نشان را که در فارسی میانه به صورت *nišān* nyš'n مکنزی ۱۹۷۱: ۶۰؛ *nīšān* نیبرگ ۱۹۷۴: ۱۴۲/۲ آمده است، از ریشه ایرانی باستان *niš* (?) (سنسکریت: *niṣ*) به معنای «نشان دادن، آشکار کردن (?)» دانسته‌اند که به همراه پیشوند *-ni*، به صورت فعل (به معنای «نگاه کردن به، خیره شدن به؛ نشان دادن») و اسم (به معنای «نشان/ نشانه»، «علامت»، «پرچم»)، در فارسی میانه زردشتی و نیز پارتی به کار رفته است (نک: چونگ ۲۰۰۷: ۲۱۴؛ دورکین مایسترانست ۲۰۰۴: ۲۵۴). صورت اسمی این واژه کاربرد گسترده‌ای ندارد و اغلب، به جای آن، *daxšag* استفاده شده است.<sup>۲</sup> مشتق دیگر این واژه اسم *ni/īšānag* «نشانه» است، که بسامد آن نیز در متن‌های فارسی میانه چندان بالا نیست و تقریباً در تمام موارد هم به معنای «نشانه و علامت (ظاهری)» و به معنای عام آن است؛ از جمله

(۱) منصورى (۱۳۸۴: ۲۷۳) ذیل *nišān- nišāstan* «نشانیدن، قرار دادن؛ پی افکندن؛ کاستن؛ اردو زدن» این فعل را، با واژه فارسی میانه زردشتی *nišān* «نشان، علامت» مقایسه کرده است؛ در حالی که فعل یادشده از ریشه *had-* است.

(۲) در دیکر هفتم (فصل ۳، بند ۷) دو واژه در کنار هم و به صورت مترادف به کار رفته‌اند *abar Zarduxtš nišān, daxšag ī anāg*، که در یک ترجمه به ترتیب به «نشان» و «علامت» (آنوکار و تفضلی ۱۳۷۲: ۷۵) و در ترجمه دیگر هر دو به «نشان» برگردانده شده است (راندمحل ۱۳۸۹: ۴۰ و ۲۲۰).

در *زند بهمن‌یسن* (فصل ۶، بند ۳؛ نک: راشد محصل ۱۳۷۰: ۱۱؛ چرتی ۱۹۹۵: ۱۴۱). در *دادستان* دینی نیز این واژه چندبار به کار رفته است؛ مثلاً به همراه *nimāyišn* «نشانه و نمایش» که باز در همان معنای عام آن است (نک: جعفری دهقی ۱۹۹۸: ۱۵۴). اما نویسنده *دادستان*، در نامه‌هایش، موسوم به *نامه‌های منوچهر* این واژه را در معنا و زمینه‌ای کاملاً متفاوت به کار برده که — تا آنجا که نگارنده دیده — در متن‌های پهلوی کاربرد نداشته است و در فارسی قدیم نیز این کاربرد فراموش شده است.

در *نامه‌های منوچهر* (نامه دوم، فصل ۱، بند ۳) واژه *nišānag* یک بار به تنهایی در معنای «نشانه متنی» آمده و بلافاصله پس از آن، ترکیب *nišān-šnāsīh* «نشانشناسی»، در همین معنای امروزی، به کار رفته است. گفتنی است که اصطلاح *نشانشناسی* در متن‌های فارسی پیشینه ندارد؛ از این رو، در فرهنگ‌های فارسی نیامده و تنها در عصر حاضر، در ترجمه اصطلاح لاتینی *semiology* رایج شده است. این در حالی است که *نامه‌های منوچهر* نشان می‌دهد که کاربرد این اصطلاح، دست‌کم، به ۸۸۱ میلادی (سده سوم هجری)، زمان تألیف این اثر، می‌رسد. قرائت این بند به همراه ترجمه پیشنهادی نگارنده چنین است:

NMII.1.3. ān-iz ī-tān nibištān framūd pad nišānag ōwōn nihuftag ī-m wizišn aw-iš nē, čiyōn gōgān mayān nāmag paydāg, ud az nūn frāz-āgāhīh rōšntar framāyīd nibištān; čē-m a-pardazišnīgīh ī abar was-darīh rāy, bē ō nišān-šnāsīh dil nē frahixt (دایار ۱۹۱۲: ۵۴).

آن نیز که شما نوشته فرمودید، به نشانه [و] چنان نهفته [است] که مرا [ممکن] نیست بازشناختنش، بدان‌گونه که به تفصیل میان نامه پیدا [است]. و از این پس، برای آگاهی، بفرمایید روشن‌تر نویسید؛ چه من، به سبب (گرفتار بودن به) موضوعات بسیار، به این نشانشناسی دل نفرهیخته‌ام.

### واژه دوم: مسلمان

با توجه به اینکه تقریباً همه متن‌های فارسی میانه زردشتی یا پهلوی در دوره اسلامی، و عمدتاً در سده سوم هجری، نوشته یا بازنویسی شده‌اند و میان زردشتیان با جامعه غالب

(۱) این واژه در ترجمه *وزیرگی‌های زادسپرم* نیز یکبار به کار رفته، اما همچنان که مصحح/ مترجم آورده، تصحیح شده است (نک: راشد محصل

مسلمان برخوردارهایی وجود داشته است، بنابراین بسیار دور می‌نماید که در این متن‌ها واژه‌های اسلام یا مسلمان نیامده باشد.<sup>۱</sup> اما در *نامه‌های منوچهر* (نامه دوم، فصل ۱، بند ۱۳) واژه‌ای هست که بی‌تردید مسلمانان خوانده می‌شود. در این متن چنین آمده است:

NMII.1.13. sahom kū ašmā abar ēn xīr andar xwēš ōwōn wēšhēd, čiyōn Zarduxšt ī Ādur Farrōbay ka-š nasā gīhā win(n)ārd, u-š Ādur Farrōbay xwad kasīhīd, uš bē ō nibišt kū *Musalmānān*<sup>۲</sup> ka-šān ašnūd, ēg-šān nēk passandīd ud Rāzīgān<sup>۳</sup> passox nibišt kū agar-tān anagr dūr-iz nihād hēd, ēg-šān weh-iz passandīd hēd (همان: ۵۷).

چنین می‌نماید که شما در باب این کار، چنان به خویشبیش [گستاخ؟] اید، همچون زردشت، پسر آذرفرنبغ، آنگاه که در باب نسا [قانون] آرامست و خود آذرفرنبغ تحقیر شد و به او نوشت که «مسلمانان چون آن را شنوندند، نیک پسندیدند و اهل ری پاسخ نوشتند که هر گاه شما نیز [این حکم را] بسی پیش‌تر می‌نهادید، پس ایشان نیز نیک می‌پسندیدند.

با این همه، این تنها مورد کاربرد این واژه نیست. در متن فارسی میانه زنده بهمن‌یسن (فصل ۶، بند ۳) نیز کلمه‌ای آمده است که مصححان این متن آن را به گونه‌ای دیگر خوانده‌اند. محمدتقی راشد محصل که این متن را تصحیح، آوانویسی و به فارسی ترجمه کرده، بند مورد نظر را چنین بازسازی کرده و خوانده است (راشد محصل ۱۳۷۰: ۶۴):

3. ... pas az nišānag ī syā, pādixšāyīh az awēšān xēšm-tōhmagān salmān dehān druī ī šēdaspih ud kalsyāgīh [rasēd].

ترجمه راشد محصل از این بند چنین است:

«... پس از نشانه‌های سیاه، پادشاهی از این خشم‌تخمگان [به] دروج شیدسپی و کلیسایی [در] شهرهای سلم رسد» (همان: ۱۱).

(۱) از واژه‌های مرتبط با این موضوع یکی واژه مسجد (*mazgīt*) و دیگری تازی (*tāzīg*) است که به‌ویژه دومی بارها در متن‌های پهلوی آمده (نک: مکنزی ۱۹۷۱: ذیل واژه‌ها). اما تازی اغلب همراه با ترک و رومی و در اطلاق به «قوم»، و معمولاً در باب رویدادهای پیش از اسلام است؛ مثلاً در دوره کیانیان: «[فره] آمد به سوی پادخسرو ارفشویه تازی تازیگان‌شاه» (راشد محصل ۱۳۸۹: ۲۰۳).

(۲) واژه در متن به صورت **𐭮𐭲𐭮𐭲𐭮𐭲** آمده است، یعنی با اندکی فاصله در میانه کلمه، که البته، با توجه به موضوع و سیاق کلام، آن را جز این نمی‌توان خواند.

(۳) این واژه نیز، تا آنجا که دیده‌ام، در متن‌های دیگر نیامده است.

کارلو چرتی نیز، که تصحیح دیگری از متن منتشر کرده، این بند را تقریباً به همان‌گونه تصحیح کرده و خوانده است، جز اینکه واژه مورد نظر را که در حرف‌نوشت sm'n آورده، به صورت sarmān خوانده، و البته باز همان سرزمین‌های سلم ترجمه کرده است (چرتی ۱۹۹۵: ۱۴۱). گفتنی است در چاپ انکلساریا از این متن (انکلساریا ۱۹۵۷: ۴۵)، این واژه به صورت  $\text{𐭮𐭲𐭮𐭩}$  آمده که همچنان‌که دیده می‌شود، روی حرف دوم خط کوتاهی آمده و نشانه اینکه آن را «ل» باید خواند، نه «ر»، یعنی اینکه انکلساریا واژه را Salmān خوانده است. در متن پازند نیز که او (همان‌جا) ذیل متن پهلوی نقل کرده، این واژه به صورت Salmān آمده است.

چرتی در یادداشت‌ها (چرتی ۱۹۹۵: ۱۹۸)، در توضیح عبارت sarmān dehān، می‌نویسد: «از اوستایی sairīnam dahyunam (یشت ۱۳، بندهای ۱۴۳ و ۱۴۵).<sup>۱</sup> من همچنین، بر اساس کلمه یونانی sarames، این آوانوشت را ترجیح می‌دهم». او که در باب معنا و ارتباط این واژه یونانی با سرم/سلم توضیحی نمی‌دهد، می‌افزاید:

«در اساطیر [ایرانی] سلم نخستین پسر فریدون، و کسی است که ناحیه غربی جهان را، که منطبق با امپراتوری بیزانس بعدی است، به میراث می‌برد. در بندهش (۳۷.۱۴) این عبارت را می‌یابیم: sarm deh ast hrōm<sup>۲</sup> (همان‌جا).

گفتنی است واژه سلم، علاوه بر بندهش (نک: بهار ۱۳۶۹: ۱۳۹، ۱۵۰؛ نیز: پاکراد ۲۰۰۵: ۱۹۱)، در چند متن فارسی میانه دیگر هم آمده است که در همه موارد، همراه با تور (در داستان مشهور فریدون و پسران) است و هیچگاه تنها به کار نرفته است (تفضلی ۱۳۶۴: ۴۴؛ جاماسپ‌آسانا ۱۸۹۷: ۲۵، ۱۰۳). از سوی دیگر، حالت اضافی که راشد محصل و چرتی برای سلم در نظر گرفته‌اند تا آنجا که نگارنده این سطور دیده — تنها برای اضافه بُنوت دیده

(۱) بر اساس اوستای گلدنر، در بند ۱۴۳ دو بار آمده است ولی در بند ۱۴۵ دیده نمی‌شود.

(۲) چرتی (ص ۱۹۸) می‌افزاید: «در عبارتی دیگر از بندهش (11a.6)، سرچشمه رود دجله در این ناحیه است و واژه را با تصحیحاتی dēlamān می‌توان خواند». او، در ادامه، به این موضوع می‌پردازد که «قوم زازا که خاستگاه اصلی‌شان دیلم است و (احتمالاً از اواخر دوره ساسانیان) در ناحیه‌ای نزدیک سرچشمه دجله زندگی می‌کنند، امروزه هم زبانشان دیلمی خوانده می‌شود». چرتی توضیح نمی‌دهد که این موضوع چه ربطی به سلم دارد و ارتباط سلم و دیلم/دیلمان چیست؛ اما ظاهراً مورد نظر وی دیدگاهی است که بر اساس آن «دیلمی» صورتی از «دیلمی» تواند بود (نک: وهمن و آساطوریان ۱۹۹۰: ۳۶۷).

شده نه برای انتساب به مکان، و در همان عبارت بنامش هم *salm deh* آمده و نه *salmān deh*. از این گذشته، ارتباط ترکیب اوستایی *sairinam dahyunam* هم با سلم و سرزمین او چندان روشن نیست (نک: بارتمه ۱۹۶۱: ستون ۱۵۶۶؛ پورداد ۱۳۵۶: ۲/۵۵).

جز این، به عبارت *nišānag ī syā* «نشانه سیاه» باید اشاره کرد. همچنان‌که چرتی (ص ۱۹۸-۱۹۹) هم اشاره کرده، این عبارت اشاره به پرچم عباسیان است و عبارت‌های «سرخ کلاه» و «سرخ سلاح» و «سرخ درفش» هم اشاره‌هایی به خرم‌دینان‌اند. با توجه به این دو نشانه، واژه مورد بحث را مسلمان باید خواند. گفتنی است، همچنان‌که انکلساریا (همان‌جا) در پانویست آورده، این واژه در نسخه K20 به صورت  $\text{𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮}$  ضبط شده که *musilmān* یا *musalmān* خوانده می‌شود؛ اولی اسم مفرد مسلمان، و دومی صورت جمع مُسَلِم. بنابراین متن را چنین می‌توان تصحیح کرد و خواند:

... pas az nišānag ī syā, pādixšāyīh az awēšān xēšm-tōhmagān [ī] musalmān/  
musilmān dehān [ō] druj ī šēdasp ī kalsyāgīg<sup>۱</sup> [rasēd].

پس از نشانه سیاه، پادشاهی از آن خشم‌تخمگان سرزمین‌های مسلمان/ مسلمان، به دروج شیدسپ کیلسایی رسد.

مشابه این دوگانگی نگارش واژه مسلمان را در دینکرد پنجم (فصل ۲۲، بند ۷) نیز می‌توان دید. در اینجا عبارتی آمده است که مصححان و مترجمان آن را این‌گونه خوانده و ترجمه کرده‌اند:

... padīrag murjēnīdārān ud zandīgān ud jūd-slm'n'n(?) ud abāriḡ har kē handāzišn-  
kāmag ārāst ēstēd.

... در برابر تباه‌کنندگان، زندیقان، مسلمانان (؟) و دیگر کسانی که میل به جدل دارند (آموزگار و تفضلی ۱۳۷۲: ۷۴ و ۷۵).

آنان در تعلیقات چنین اشاره کرده‌اند: «عبارت *ywdt' sl'm'n'n* (نسخه K: *ywdt' MN*) را که ما با تردید ترجمه کردیم می‌توان *jūd az muslimānān*<sup>۲</sup> خواند و ترجمه کرد: «به جز مسلمانان». دومناش (۱۹۵۸: ۱۹) عقیده دارد که در کتاب‌های پهلوی،

(۱) تصحیح سه کلمه از انکلساریا.

(۲) متن: *jūd az muslimān* که اشتباه جایی باید باشد.

مسلمانان هیچ‌وقت با این لقب ذکر نمی‌شوند؛ اما می‌توان این مورد را استثنا دانست»  
(آموزگار و تفضلی ۱۳۷۲: ۱۳۴).

با این حال دو نمونه دیگر ذکر شده از *نامه‌های منوچهر و زند بهمن‌یسن* نشان می‌دهند که این مورد استثنا نیست و بدین ترتیب، دست‌کم دو بار دیگر هم در متن‌ها آمده است.

### منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، ۱۳۷۲، *اسطوره زندگی زردشت*، تهران.  
بهار، مهرداد، ۱۳۶۹، *بندهش*، تهران.  
پورداد، ابراهیم، ۱۳۵۶، *یشتها*، ج ۲، تهران.  
تفضلی، احمد، ۱۳۶۴، *مینوی نبرد*، تهران.  
راشدمحصل، محمدتقی، ۱۳۷۰، *زند بهمن‌یسن*، تهران.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، *وزیدگی‌های زادسپرم*، تهران.  
\_\_\_\_\_، ۱۳۸۹، *دینکرد هفتم*، تهران.  
منصوری، یدالله، ۱۳۸۴، *بررسی ریشه‌شناسی فعل‌های زبان پهلوی*، تهران.
- ANKLESARIĀ, B. T. (ed.), 1957, *Zand-ī Vohūman Yasn*, Bombay.  
BARTHOLOMAE, Ch., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.  
CERETI, C. G., (ed.), 1995, *The Zand ī Wahman Yasn: A Zoroastrian Apocalypse*, Roma.  
CHEUNG, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.  
DĪHABHAR, B. N. (ed.), 1912, *The Epistles of Mānūshchihar*, Bombay.  
DURKIN-MEISTERERNST, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.  
GELDNER, K. F. (ed.), 1886-1896, *Avesta: The Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.  
JAFARI-DEHAQHI, M. (ed.), 1998, *Dādestān ī Dēnīg*, part I, Paris.  
JAMASP-ASANA, J. D. M. (ed.), 1897, *Pahlavi Texts*, vol. I, Bombay.  
MACKENZIE, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.  
DE MENASC, J. P. 1958, *Une encyclopédie mazdéenne, le Dēnkart*, Paris.  
NYBERG, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi: Part II: Glossary*, Wiesbaden.  
PAKZAD, F., (ed.), 2005, *Bundahišn: Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Bd. 1, Kritische Edition, Tehran.  
VAHMAN, F. and ASATRIAN, G., 1990, "Gleanings from Zāzā Vocabulary," *Iranica Varia: Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater (Acta Iranica 30)*, ed. D. Amin and M. Kashf, Leiden, pp. 267-275.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی